

شهید فلکناز جمالی



نام پدر	عبدالحسین
تاریخ تولد	۱۳۵۲/۰۱/۰۳
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۰۴
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	خیاری

زندگینامه

زندگینامه شهید فلکناز جمالی

فلکناز مشهور به حمید جمالی در سال ۱۳۵۲ در یکی از روستاهای محروم شهرستان تنگستان به نام روستای خیاری در یک خانواده مذهبی و از نظر اقتصادی فقیر پا به عرصه گیتی نهاد. وی پس از گذراندن دوران کودکی و تربیت یافتن در آغوش پر مهر مادر راهی دبستان شد و دوران تحصیلات ابتدایی را در روستای خود به اتمام رساند و برای ادامه تحصیل راهی روستای مجاور خود شد و دوران راهنمائی را در مدرسه طالقانی روستای قباکلی گذراند و در اواخر سال تحصیلی سوم راهنمائی بود که مدرسه را رها ساخت و تصمیم گرفت بزرگترین کار را در زندگی اش انجام دهد، کاری که حسین (ع) و یارانش در کربلای اسلام نمودند تصمیم گرفت که جانش را چون امامش حسین (ع) نثار درخت اسلام سازد و در تبار و دوام آن سهیم گردد. با شور و اشتیاقی وصف ناپذیر به بسیج مراجعه کرد و برای لبیک گفتن به ندای رهبر و پیرو مرشدش امام خمینی به جبهه اعزام گردید.

گوئی جهان و هر چه در آنست، کهنه های پوشیده و رنجزای بود که او را می آزرده و خود را در تنگ جایی زندانی می یافت. برای او زنده ماندن و نظاره گر بودن و در صحنه نبودن سخت بود. گویی چگونه زیستن را آموخته همچون عقابی تیز پرواز در طیران بسوی کمال بال می زد. لحظه ای آرام نداشت و خدا را هرگز فراموش نمی کرد. و مرگ را سایه گستر حیات می دانست. از نفله شدن می ترسید. بدین خاطر با خوب زیستنش تلاش برای خوب مردن می نمود.

هر چه تاریخ را ورق می زد مرگی بهتر و عظیم تر از مرگ خون رنگ حسین و آرمانی مقدس تر از آرمان او نمی یافت و تصمیم گرفت که به حسین و یارانش پیوندد تا بتواند با آنها محشور شود.

آری، عاقبت او با ایمان و شناخت و انتخابش، سربلند و پیروز ماندان به امتحان بزرگ این کلاس که موضوعش شهادت بود، پاسخ داد. پاسخی خون رنگ با قلمی خون رنگ و در بستری خون رنگ، در سرزمینی خون رنگ، (در جزیره مجنون) به صف شهیدان گلگون کفن اسلام می پیوندد.

دلیرانه جنگید و پیش تاخت تا خط سرخ شهادت را که حسین (ع) از بهترین مامن عبادت ترسیم کرده بود، تداوم بخشید، همان خطی که مایه دوام و بقای اسلام بوده و خواهد بود.

اما با تمام سن و سال کمی که داشت آگاهی و هوشیاری مردی بزرگ در او نمایان بود. و زمانی که انتظار می رفت استعدادهای فلکناز بارور شود، خود بسان گلی در گلستان شهیدان شکوفا شد و بوی عروج قهرمانانه خویش را برای دوستان به یادگار گذاشت.

روحش شاد و راه خونینش مستدام باد

مصاحبه

مصاحبه با خانواده شهید فلکناز جمالی
مطالبی که در زیر می خوانید متن مصاحبه و گفتگویی است که به طور مستقیم و با حضور در منزل خانواده محترم شهید فلکناز جمالی صورت گرفته است .

ابتدا پدر شهید جناب آقای عبدالحسین جمالی از فرزند شهیدش می گوید چنان شیرین بیان می کند و از از فداکاری و جان نثاری فرزند به وجد می آید و شهید را تحفه و هدیه و امانتی میداند که بنا بر وظیفه الهی چند مدتی که در عمر کوتاهش مهمان پدر بود ، والحمدالله در راه اعتلای اسلام و مجد و عظمت جمهوری اسلامی و پاسداری از اسلام در این راه مستقیم الهی گام بر داشت و به فیض بزرگ شهادت نائل آمد و ما هم شکر گزار خدائیم .

دوران تحصیل را تا مقطع سوم راهنمائی گذرانید و همین سال سوم تمام نکرده بود که داوطلبانه به جبهه اعزام شد و در واقع جبهه و میدان نبرد با دشمن برایش دانشگاه شد و به اوج کمال معنوی رسید و در همین سن و سال کم فارغ از تمایلات دنیوی به آخرت و مقامات معنوی سیر و سلوک نمود و به خدا پیوست . و مارا پند و اندرز می داد و خیلی از معنویات آن دنیا به ما می گفت و اخلاق و رفتاری نیکو داشت ، خستگی ناپذیر بود . خوش خلق و مدارا و آرام بود علاقه ای بسیار به مراسمات مذهبی و مسجد داشت .

یکی از ویژگی های بارز شهید شجاعت و دلیری و نترس بودن وی بود ، ایشان با کمی سن (۱۵ سال) مسئولیتهای سنگین در جبهه را می پذیرفت و در پر خطر ترین قسمت ها وارد می شد و در خط مقدم جبهه که بود در سنگرهای کمین که بسیار خطر داشت به قلب دشمن می رفت . به نظر من تنها چیزی که محرک او در رفتن و پذیرفتن این قسمت از خط در جبهه را داشت ایمان و شجاعت وی بود.

گفتگو با مادر شهید فلکناز جمالی ، خواهر هاجر جمالی ، مادری دلسوز و دلسوز دین و اسلام و مطیع رهبر و سپاسگزار . در خواست می کنیم از فرزندش و دوران کوتاه زندگی ایشان صحبت نمائید .

از اخلاق و رفتار شهید می گوید : او پسری مهربان و دلسوز و با ایمان بود . شجاع و نترس ، به امور مذهبی و دینی بسیار اهمیت می داد . چهره ای بشاش و خنده رو داشت ، در برابر مشکلات چون کوه استوار بود .

او همیشه با علاقه و شوری وصف ناپذیر در مراسمات ماه های محرم و رمضان و دعاها شرکت می کرد و هیچگاه مراسم دعای کمیل و توسل را از دست نمی داد .

خاطرات

فعالتهای اجتماعی شهید

شهید همیشه در امور عام‌المنفعه، در کمک به مسجد و فقرا پیشگام بود و هیچگاه احساس خستگی نمی‌کرد. هرگاه کسی دچار مشکل می‌شد. گویا آن مشکل، مشکل خودش بود و به فکر چاره برای رفع آن به هر طریقی بر می‌آید.

خاطره ای از شهید

یادم می‌آید فلکناز در پایه پنجم ابتدائی مشغول به تحصیل بود در آن سالها که تب جنگ عراق علیه کشورمان همه گیر و گسترده شده بود و از هر سو بسیجیان دوشادوش هم به جبهه نبرد اعزام می‌شدند، گروههای مقاومت در روستاها محله بسیار فعال بودند حتی در روستای خیارى گروه مقاومت بسیار فعال بود به همین منظور کلاسهای آموزش اسلحه و تیر اندازی در مسجد و رزم شبانه در روستا برگزار می‌شد. فلکناز هم با شور و علاقه در این کلاسها شرکت می‌کرد. یکی از برادران بسیجی و دوستش نقل می‌کرد: هنگامی که از یکی از بسیجیان خواستند که داوطلبانه بیاید و باز و بسته کردن اسلحه را به نحو صحیح انجام دهد، در نگاه ناباورانه جمعیت یک پسر بچه ۱۱ ساله به جلو آمد و فوراً مشغول باز و بسته کردن اسلحه شد و کار خود را به نحو احسن انجام داد ولی جالبتر از همه لحظه شلیک گلوگه و تیر اندازی بوسیله اسلحه بود، برادران بسیجی خواستند او را از این کار منع کنند ولی عشق او به تفنگ به عنوان وسیله ای برای مقابله با دشمن و نجات و پاسداری از کیان اسلام او را مصمم و جدی‌تر می‌کرد و برادران بسیجی چاره ای جز تسلیم در برابر هدف بزرگ ایشان نداشتند، لحظه‌ای که او اسلحه را برداشت چون قدم قامت او با اسلحه برابری می‌کرد ناچاراً دو نفر کمکی او را نگه داشتند تا بتواند با اسلحه تیر اندازی کند. زمانی که او این کار را با موفقیت انجام داد چهره او غرق در شادی و نشاط شد و سر از پا نمی‌شناخت. در این لحظه جمعیت با صدای بلند صلوات فرستادند و او را تشویق نمودند.

نحوه شهادت و تشییع جنازه از زبان مادر شهید

جسد فرزند شهیدم پس از ۷ ماه در صحرای گرم جزیره مجنون کشف شد و هنگامی که تقاضا کردیم برای آخرین بار پیکر فرزندمان را ببینیم به ما اجازه ندادند. چونکه تنها مقداری از استخوان و لباس بسیجی اش که برتن داشت چیزی باقی نمانده بود و ما خدا را شکر کردیم چون برای رضای خدا و دین و اسلام شهید شده است. مراسم تشییع جنازه اش خیلی با شکوه برگزار شد، همه مردم داغدار بودند، گویا او فرزند من نبود که فرزند همه ملت بود. احساس غرور داشتیم و افتخار می‌کردم که فرزندم در این راه سعادت رفته و به شهادت رسیده است. خدا از ما قبول کند.

شعر در وصف شهید

چندین هزار ملت ما داد اگر شهید
بخشید نخل نهضت ما را ثمر شهید
خاک وطن ز خون شهیدان گرفته رنگ
بادا درود ملت ایران به هر شهید
خون شهید جامعه را آبرو دهد
در رشد انقلاب گذارد اثر شهید
امت شود به مکتب خود استوار تر
هر روز و شب دهد به ره دین دار شهید
شاداب تر شود گل گلزار انقلاب
هر چند انقلاب دهد بیشتر شهید
ای پسر پدر که پیش پسر غرق خون فتاد
وی بس پسر که شد کنار پدر شهید

نازم به انقلاب خمینی که داده است
در راه دوست هم پدر هم پسر شهید
(برگرفته از روزنامه جمهوری اسلامی)



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران